گنجینه زبان و ادبیات فارسی

بررسی مضمون پیری و جوانی در شعر رودکی سمرقندی

غلامعباس مرادپور[1]، غلام عباس ذاکری[2*]، فروزان حق شناس گتابی[3]

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان وادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران

۲. گروه زبان وادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاداسلامی، سیرجان، ایران

۳. گروه زبان وادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Gholamabbaszakery@iau.ac.ir

چکیده

رودکی سمرقندی، نخستین شاعر بزرگ زبان فارسی دری و بنیان‌گذار سبک خراسانی، در میان ابیات بازمانده از دیوان خود تصویری غنی، عینی و چندلایه از پدیده‌ی پیری به دست داده است. با آنکه پژوهش‌های پیشین این قصیده را از منظرهایی چون گفتمان‌شناسی، سبک‌شناسی و مطالعه‌ی تطبیقی با اندیشه‌ی خیامی بررسی کرده‌اند، استخراج و دسته‌بندی نظام‌مند مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی مضمون پیری در کلیت دیوان رودکی کمتر مورد توجه بوده است. پژوهش حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی و بر پایه‌ی مطالعه‌ی اسنادی- کتابخانه‌ای، می‌کوشد این خلأ را پر کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مؤلفه‌های پیری در شعر رودکی را می‌توان در چهار محور کلی جای داد: نشانه‌های جسمانی (ازجمله ریزش دندان، خمیدگی قامت، سپیدی مو، ضعف بینایی و افول حس)، پیامدهای ذهنی- روانی (کندی طبع، سخت‌شدن دل، کاهش نشاط)، پیامدهای عاطفی- اجتماعی و اقتصادی (از دست دادن معشوق، ثروت و منزلت درباری)، و نگرش فلسفی- کیهان‌شناختی (تناوب جهان، جبر الهی). بررسی صور خیال به‌کاررفته نیز نشان می‌دهد استعاره‌ی «سرو و درونه» و ترکیب نمادین «عصا و انبان» از محوری‌ترین شگردهای بلاغی رودکی در بازنمایی پیری‌اند. رویکرد کلی او به این پدیده، به‌رغم آرزوی گریز از آن، در نهایت پذیرشی تلخ و توأم با حسرت است، نه اعتراضی خشم‌آلود؛ ویژگی‌ای که با جایگاه او به‌عنوان بنیان‌گذار سبک خراسانی و راوی صادق تجربه‌ی زیسته همخوان است.

کلیدواژگان: *رودکی سمرقندی؛ پیری و جوانی؛ سبک خراسانی؛ صور خیال، مؤلفه‌های پیری*

شیوه استناددهی: مرادپور، غلامعباس.، ذاکری، غلام عباس.، و حق شناس گتابی، فروزان. (۱۴۰۵). بررسی مضمون پیری و جوانی در شعر رودکی سمرقندی. گنجینه *زبان و ادبیات فارسی*، ۴(۴)، ۲۳-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۱ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۸ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

An Examination of the Themes of Old Age and Youth in the Poetry of Rudaki Samarqandi

Gholamabbas Moradpour[1], Gholam Abbas Zakeri[2]*, Foroozan Haghshenas Gatabi[3]

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Iran
2. Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran
3. Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Iran
*Corresponding Author's Email: Gholamabbaszakery@iau.ac.ir

Abstract

Rudaki Samarqandi, the first great poet of New Persian and the founder of the Khorasani style, presents in the surviving verses of his Divan a rich, concrete, and multilayered portrayal of the phenomenon of old age. Although previous studies have examined his poetry from such perspectives as discourse analysis, stylistics, and comparative analysis with Khayyamian thought, relatively little attention has been paid to the systematic identification and classification of the constituent components of the theme of old age throughout Rudaki's Divan. Employing a descriptive-analytical method and relying on documentary and library-based research, the present study seeks to address this gap. The findings indicate that the components of old age in Rudaki's poetry can be classified into four broad categories: physical signs (including tooth loss, a stooped posture, graying hair, impaired vision, and sensory decline); psychological and cognitive consequences (sluggishness of poetic temperament, hardening of the heart, and diminished vitality); emotional, social, and economic consequences (the loss of the beloved, wealth, and courtly status); and philosophical-cosmological perspectives (the cyclical nature of the world and divine determinism). An examination of the poetic imagery employed also demonstrates that the metaphor of "the cypress and the crooked form" and the symbolic combination of "staff and bag" are among Rudaki's principal rhetorical devices for representing old age. Despite his desire to escape it, his overall attitude toward this phenomenon ultimately reflects a bitter and regretful acceptance rather than an angry protest—a characteristic consistent with his position as the founder of the Khorasani style and as a faithful narrator of lived experience.

Keywords: *Rudaki Samarqandi; old age and youth; Khorasani style; poetic imagery; components of old age*

How to cite: Moradpour, G., Zakeri, G. A., & Haghshenas Gatabi, F. (2026). An Examination of the Themes of Old Age and Youth in the Poetry of Rudaki Samarqandi. *The Treasury of Persian Language and Literature*, *4*(4), 1-23.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 07 April 2026
Revise Date: 02 September 2026
Accept Date: 09 September 2026
Initial Publish: 09 September 2026
Final Publish: 22 December 2026

مقدمه

مضمون پیری و جوانی و پیوند آن با گذر عمر و ناپایداری روزگار، از درون‌مایه‌های دیرپای شعر فارسی است. این مضمون در شعر رودکی، از نخستین شاعران بزرگ فارسی دری، جایگاهی درخور توجه دارد و بیش از آنکه در قالب اندرزهای کلی و انتزاعی عرضه شود، با تجربه‌های ملموس انسانی و دگرگونی‌های جسمانی و روحی حاصل از گذر زمان پیوند می‌یابد. از این منظر، شعر رودکی از نمونه‌های مهم بازنمایی پیری در شعر فارسی دوره نخست به شمار می‌آید؛ زیرا شاعر در کنار توجه به فرسودگی تن و از دست رفتن توان جوانی، پیامدهای عاطفی و فکری این دگرگونی را نیز بازتاب می‌دهد.

رودکی سمرقندی (درگذشته ۳۲۹ هـ.ق)، ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم، از برجسته‌ترین شاعران سده چهارم هجری و از چهره‌های بنیادین شعر فارسی دری است. گستردگی مضامین و تنوع قالب‌های شعری در آثار بازمانده از او، نشان‌دهنده ظرفیت بالای شعرش در بازتاب تجربه‌های فردی و اجتماعی است. در میان سروده‌های او، ابیاتی که به پیری، گذر عمر و دگرگونی وضعیت انسان اختصاص دارند، از حیث توصیف جزئیات جسمانی و بیان حالات درونی اهمیت ویژه‌ای دارند. قصیده مشهور او که به «قصیده پیری» شناخته می‌شود، برجسته‌ترین نمونه در این زمینه است و سیر دگرگونی انسان از جوانی به سالخوردگی را از خلال نشانه‌های عینی و تجربه‌های شخصی بازمی‌نمایاند.

اهمیت این سروده تنها در توصیف پیری نیست؛ بلکه در شیوه‌ای است که رودکی از عناصر محسوس و تصاویر شعری برای تبدیل تجربه سالخوردگی به اندیشه‌ای درباره گذر زمان و ناپایداری زندگی بهره می‌گیرد. سپیدی مو، کاهش توان جسمانی، دگرگونی چهره و اندام و یادکرد روزگار جوانی، در شعر او صرفاً نشانه‌های ظاهری پیری نیستند، بلکه با حسرت، تأمل در گذشته و دریافت ناپایداری عمر پیوند می‌یابند. ازاین‌رو، بررسی مضمون پیری در شعر رودکی مستلزم توجه هم‌زمان به مؤلفه‌های جسمانی، ذهنی و عاطفی آن و نیز شیوه‌های زبانی و تصویری شکل‌دهنده به این مضمون است.

هدف پژوهش حاضر، شناسایی و تحلیل مؤلفه‌های مضمون پیری در اشعار بازمانده از رودکی و بررسی شیوه‌های بازنمایی آن در سطح زبان و تصویر است. در این راستا، پژوهش می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: مضمون پیری در شعر رودکی از چه مؤلفه‌هایی تشکیل شده است و این مؤلفه‌ها در چه محورهایی قابل دسته‌بندی‌اند؟ رودکی برای بازنمایی پیری از چه تصاویر، استعاره‌ها و شگردهای بلاغی بهره گرفته است و این عناصر چگونه در انتقال تجربه سالخوردگی و گذر عمر نقش دارند؟ همچنین، بازنمایی پیری در شعر او چه نسبتی با نگرش وی به گذر زمان، جوانی و ناپایداری زندگی دارد؟ ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که اگرچه اشعار رودکی، به‌ویژه «قصیده پیری»، در پژوهش‌های مربوط به زندگی و شعر او بارها بررسی شده‌اند، مضمون پیری کمتر به‌صورت مستقل و با تمرکز بر مؤلفه‌های معنایی و شگردهای ادبی شکل‌دهنده به آن مطالعه شده است. پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر این جنبه، تصویری منسجم‌تر از چگونگی شکل‌گیری و بیان مضمون پیری در شعر رودکی ارائه دهد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و بر پایه مطالعه اسنادی ـ کتابخانه‌ای انجام شده است. داده‌های پژوهش از میان اشعار و ابیات بازمانده از رودکی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با پیری، جوانی و گذر عمر ارتباط دارند، گردآوری شده‌اند. در مرحله نخست، شواهد شعری مرتبط با موضوع شناسایی و گردآوری شد. سپس، با بررسی محتوایی و مفهومی این شواهد، مؤلفه‌های شکل‌دهنده به مضمون پیری استخراج و بر اساس اشتراکات معنایی

در چهار محور کلی نشانه‌های جسمانی، پیامدهای ذهنی ـ روانی، پیامدهای عاطفی ـ اجتماعی و نگرش فلسفی به گذر عمر و ناپایداری زندگی دسته‌بندی شد. در مرحله تحلیل، هر یک از مؤلفه‌ها با استناد به شواهد شعری و در صورت لزوم با توجه به دیدگاه‌های پژوهش‌های پیشین بررسی شد. در ادامه، تصاویر شعری، استعاره‌ها و شگردهای بلاغی مؤثر در بازنمایی پیری تحلیل گردید تا چگونگی پیوند میان صورت بیان و مضمون روشن شود. در پایان نیز واکنش رودکی به پیری، جوانی و گذر زمان بر اساس مجموعه شواهد بررسی و نتایج حاصل از تحلیل مضمونی و ادبی جمع‌بندی شد.

پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی قصیده‌ی پیری رودکی و جایگاه او در ادب فارسی، پژوهش‌های مستقلی صورت گرفته که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

مبارکی (۱۳۹۵) در مقاله‌ی «بهترین عنوان برای قصیده‌ای از رودکی از منظر گفتمان‌شناسی»، عناوین گوناگونی را که در منابع مختلف برای قصیده‌ی پیری در نظر گرفته شده، ازجمله «حسرت جوانی»، «پیری»، «کنون زمانه دگر گشت» و «دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود»، بررسی و با تکیه بر اصول گفتمان‌شناسی (گوینده، مخاطب، موضوع، پیام، پیش‌فرض‌ها و کنش گفتاری) و با روش جزءبه‌کل، مناسب‌ترین عنوان را برای این قصیده پیشنهاد کرده است.

مدرس‌زاده (۱۳۹۰) در مقاله‌ی «برداشت‌های سبک‌شناختی قصیده‌ی «دندان» رودکی و تأثیر آن بر ادب فارسی»، این قصیده را زندگی‌نامه‌ی منظوم رودکی در سی‌وچهار بیت دانسته که بسیاری از حقایق ادبی و تاریخی روزگار سامانی را نیز بازمی‌تاباند. این پژوهش نشان داده است که شاعرانی چون امیرمعزی، بهار و شمیسا در ادوار بعد این قصیده را «استقبال» کرده‌اند و سه قصیده‌ی اصلی را در همین راستا معرفی کرده است.

نصر اصفهانی و رخشنده‌مند (۱۳۸۸) در مقاله‌ی «رودکی و عمرخیام»، به بررسی تطبیقی ابعاد فکری رودکی و خیام در محورهایی چون بی‌اعتباری دنیا، حتمی‌بودن مرگ، اغتنام وقت و تغییر و دگرگونی روزگار پرداخته و نشان داده‌اند که این دو شاعر، به‌رغم فاصله‌ی زمانی، از خاستگاه فکری مشترکی برخوردارند؛ ازجمله در نگرش به تبدّل جوانی به پیری، که رودکی آن را با مصداق‌هایی چون ریزش دندان، ازدست‌رفتن زلف چوگانی و فرارسیدن «وقت عصا و انبان» بیان کرده است.

با آنکه هر سه پژوهش یادشده به قصیده‌ی پیری رودکی توجه کرده‌اند، هیچ‌یک به‌طور مستقیم به استخراج و دسته‌بندی نظام‌مند مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی مضمون پیری در کل دیوان رودکی (و نه‌فقط یک قصیده) نپرداخته‌اند؛ خلئی که پژوهش حاضر می‌کوشد آن را پر کند.

مبانی نظری

سبک خراسانی

سبک خراسانی که به سبک ترکستانی نیز معروف است به دوره‌ای از شعر فارسی اطلاق می‌شود که عمدتاً با حیات شاعرانی از خراسان، در دوران حکومت سامانیان و غزنویان، شکل گرفته است؛ دوره‌ای که رودکی را می‌توان شناسه و بنیان‌گذار آن دانست و بسیاری از شاعران پس از او، ازجمله ابوشکور بلخی، فرخی، عنصری و منوچهری دامغانی، در امتداد همین سبک ظهور کردند. از ویژگی‌های بارز این سبک، سادگی، روانی، صداقت و صراحت لهجه است؛ به‌گونه‌ای که غالباً بی‌نیاز از تأمل فراوان، قابل درک است. شمیسا سبک خراسانی را یکی از سبک‌های وابسته به زمان و مکانی خاص می‌داند (1).

قرن چهارم هجری، دوران غلبه و رواج سیاست نژادی، هم در حکومت و اداره‌ی کشور و هم در احیا و حفظ رسوم و فرهنگ ملی ایرانی بود؛ در این دوره، ایرانیان توانستند استقلال ازدست‌رفته را بازیابند و زبان پارسی را با ادبیاتی پرمایه بر کرسی استقلال

بنشانند (2). شعر این دوره، در کنار بازتاب مافی‌الضمیر شاعر، آیینه‌ی نگرش او به اوضاع فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی روزگارش نیز هست (3) و سرشار از واقع‌گرایی، توجه به زندگی مادی، خردگرایی، طبیعت‌گرایی، ملی‌گرایی و وطن‌دوستی است (3).

زندگی و جایگاه رودکی

نام و کنیه‌ی کامل رودکی، بنا بر قول سمعانی در الانساب که به سبب قدمت معتبرتر دانسته شده، «ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم» است (2). لقب «پدر شعر فارسی» و «استاد شاعران جهان» را نه بدان جهت بر او نهاده‌اند که نخستین سراینده‌ی فارسی بوده، بلکه از آن‌رو که نخستین شاعری است که شعرهای پخته‌ی بسیار سروده و شعر فارسی به دست او به کمال رسیده است (4). محل تولد او را روستای «بَنُج» از قرای رودک سمرقند دانسته‌اند و ولادتش را احتمالاً باید در اواسط قرن سوم هجری جست (2).

رودکی، افزون بر شاعری، بر موسیقی نیز تسلط داشت؛ به گفته‌ی عوفی در لباب‌الالباب، آوازی خوش و بربط‌نوازی چیره‌دستانه داشت (5)، ویژگی‌ای که با روانی آهنگین و موسیقایی کلام او در قصیده‌ی پیری نیز همخوان است. اهمیت او در تکامل سخن پارسی چنان است که سخنوران پس از او به استادی وی اقرار کرده‌اند؛ زبان و بیان او نماینده‌ی تام و کامل آغاز سبک خراسانی در دوره‌ی سامانی است و دگرگونی‌های هنری و زبانی این دوره را عموماً با توجه به شعر او و معاصرانش چون ابوشکور، شهید بلخی و دقیقی می‌سنجند (6).

درباره‌ی حجم آثار رودکی روایات گوناگونی در دست است؛ رشیدی سمرقندی در لباب‌الالباب، شمار ابیات بازمانده از او را نزدیک به یک‌میلیون‌وسیصدهزار بیت دانسته که به‌احتمال فراوان مبالغه‌آمیز است. آنچه امروز در دیوان رودکی به تصحیح سعید نفیسی موجود است، بر پایه‌ی شمارش او (7) نزدیک به ۹۶۰ بیت است: ۵۶۱ بیت قصاید و مقطعات، ۶۶ بیت رباعیات، ۱۳۳ بیت پراکنده از قصاید و مقطعات و غزلیات، و ۲۰۰ بیت پراکنده از مثنوی‌ها.

از حیث سبکی، شیوه‌ی شعر رودکی بر سادگی معنی و روانی لفظ مبتنی است و در همان حال از جزالتی کم‌نظیر برخوردار است؛ در توصیف و تشبیه، غالباً از گزاف و مبالغه می‌پرهیزد و در ابداع معانی قدرتی تمام دارد. نکته‌ای که برای پژوهش حاضر اهمیت ویژه دارد این است که در بیان دردهای عشق و فراق، حتی صدای دل یک انسان حرمان‌کشیده را نیز می‌توان در شعر او حس کرد (8)، ویژگی‌ای که در قصیده‌ی پیری، در بیان حرمان ناشی از ازدست‌دادن جوانی، معشوق و منزلت، به‌روشنی بازتاب می‌یابد. رودکی همچنین کهن‌ترین قصیده‌ی کامل دارای تشبیب و تخلص به مدح را در شعر فارسی به یادگار گذاشته و رباعی را نیز بدو نسبت داده‌اند (9).

بحث و بررسی

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، در ادامه مؤلفه‌های پیری در شعر بازمانده از رودکی، بر پایه‌ی چهار محور ـ نشانه‌های جسمانی، پیامدهای ذهنی ـ روانی، پیامدهای عاطفی ـ اجتماعی، و نگرش فلسفی به گذر زمان ـ استخراج، دسته‌بندی و تحلیل می‌شود؛ سپس صور خیال غالب در بازنمایی این مؤلفه‌ها و رویکرد رودکی به گریز از پیری بررسی خواهد شد.

مؤلفه‌های جسمانی پیری

بخش مهمی از بازنمایی پیری در شعر رودکی به نشانه‌های جسمانی و محسوس آن اختصاص دارد. شاعر در توصیف سالخوردگی، به تغییراتی چون فرسودگی دندان، کاهش توان بینایی، خمیدگی قامت و دیگر نشانه‌های زوال جسمانی توجه می‌کند. این نشانه‌ها در شعر او صرفاً توصیف عوارض پیری نیستند، بلکه اغلب در پیوند با یادکرد جوانی و حسرت دگرگونی

وضعیت گذشته معنا می‌یابند. از میان این مؤلفه‌ها، ریزش و فرسایش دندان جایگاهی برجسته دارد.

ریزش و فرسایش دندان

نخستین و برجسته‌ترین مؤلفه جسمانی پیری در شعر رودکی، فرسودگی و ریزش دندان است. قصیده معروف به «قصیده پیری» که بر اساس قرائن موجود، پس از سال ۳۲۶ هـق و در سال‌های پایانی زندگی شاعر سروده شده است (10)، با یادکرد دندان‌های دوران جوانی و افسوس بر زوال آن‌ها آغاز می‌شود. این قصیده را می‌توان از مهم‌ترین نمونه‌های بازنمایی سیر زندگی انسان از جوانی تا پیری در شعر فارسی دانست:

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود
سپید سیم‌زده بود و دُرّ و مرجان بود
یکی نماند کنون زآن همه، بسود و بریخت
نبود دندان، لا بل چراغ تابان بود
ستاره‌ی سحری بود و قطره باران بود
چه نحس بود! همانا که نحس کیوان بود

(7)

رودکی در این ابیات، با تراکم و پیوستگی مجموعه‌ای از تشبیهات، دندان‌های گذشته را به «چراغ تابان»، «سیم»، «دُرّ»، «مرجان»، «ستاره سحری» و «قطره باران» مانند می‌کند. این زنجیره تصویری، بیش از آنکه صرفاً بر زیبایی ظاهری دندان‌ها تأکید داشته باشد، ارزش و جلوه دوران جوانی را برجسته می‌سازد. «دندان در اینجا بخشی از سیمای جوانی است و درخشندگی آن در برابر فرسودگی زمان حال معنا پیدا می‌کند. از همین منظر، دندان را می‌توان یکی از نشانه‌های سلامت و جوانی دانست؛ چنان‌که در پژوهش‌های مربوط به تصویر بدن و نشانه‌های پیری نیز بر پیوند میان سلامت دندان و جوانی تأکید شده است» (11).

ساختار بیت نخست نیز درخور توجه است. شاعر ابتدا می‌گوید «نبود دندان» و بلافاصله با تعبیر «لا بل چراغ تابان بود» به توصیف وضعیت گذشته آن می‌پردازد. بدین‌ترتیب، میان وضعیت کنونی و گذشته دندان فاصله‌ای آشکار شکل می‌گیرد. در زمان حال، دندان‌ها فرسوده و ریخته‌اند، اما در گذشته چنان درخشان بوده‌اند که با «چراغ تابان» سنجیده می‌شده‌اند. بنابراین، تصویر دندان در شعر رودکی از یک توصیف ساده جسمانی فراتر می‌رود و به‌واسطه یادکرد زیبایی گذشته، حسرت جوانی ازدست‌رفته را نیز در خود جای می‌دهد.

تکرار مضمون فرسودگی در عبارت «یکی نماند کنون زآن همه، بسود و بریخت» نیز روند زوال را برجسته می‌کند. «بسود» و «بریخت» تنها نتیجه پیری را بیان نمی‌کنند، بلکه بر فرایند تدریجی فرسایش دلالت دارند. بدین‌سان، دندان در ساختار این قصیده به نشانه‌ای از فرسودگی جسم و در سطحی گسترده‌تر، به نمادی از گذر زمان و نابودی تدریجی مظاهر جوانی تبدیل می‌شود.

هم‌نشینی نشانه‌های جسمانی پیری

رودکی در برخی ابیات، به‌جای تمرکز بر یک عارضه، چندین نشانه جسمانی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و از مجموع آن‌ها تصویری جامع‌تر از فرسودگی بدن می‌سازد. در این شیوه، پیری نه به‌صورت یک نقصان منفرد، بلکه همچون فرایندی فراگیر در بخش‌های مختلف بدن بازنمایی می‌شود:

پشت کوژ و سر تویل و روی بر کردار نیل
بر کنار جوی بینم رسته‌ی بادام و سرو
ساق چون سوهان و دندان بر مثال استره
راست پندارم قطار اشتران آبره

(7)

در این ابیات، مجموعه‌ای از نشانه‌های جسمانی در کنار هم قرار گرفته‌اند: «پشت کوژ» خمیدگی قامت را نشان می‌دهد، «روی بر کردار نیل» تغییر رنگ و تیرگی چهره را به تصویر می‌کشد، «ساق چون سوهان» زبری و فرسودگی اندام را تداعی می‌کند و «دندان بر مثال استره» به تغییر وضعیت دندان‌ها اشاره دارد. در کنار این

نشانه‌ها، «سر تویل» نیز به تغییر وضعیت ظاهری سر مربوط می‌شود. بدین‌ترتیب، رودکی به‌جای آنکه پیری را از خلال یک نشانه منفرد تعریف کند، مجموعه‌ای از تغییرات را در اندام‌های مختلف گرد می‌آورد و از هم‌نشینی آن‌ها تصویری یکپارچه از فرسودگی جسمانی پدید می‌آورد.

در این میان، شیوه بازنمایی ضعف بینایی اهمیت بیشتری دارد. رودکی از بیان مستقیم ناتوانی چشم پرهیز می‌کند و پیامد آن را در قالب یک خطای ادراکی به نمایش می‌گذارد: ردیف درختان بادام و سرو را در کنار جوی، «قطار اشتران» می‌پندارد. بنابراین، ضعف بینایی نه با گزارشی مستقیم، بلکه از خلال ناتوانی در تشخیص درست اشیا آشکار می‌شود. این شیوه، عارضه جسمانی را به یک موقعیت تصویری تبدیل می‌کند و به خواننده امکان می‌دهد اختلال ادراک را در قالب تجربه‌ای عینی مشاهده کند.

هم‌نشینی این نشانه‌ها در دو بیت، افزون بر تنوع توصیف‌ها، روند فراگیر فرسودگی را نیز برجسته می‌کند. خمیدگی قامت، تغییر چهره، فرسودگی اندام، دگرگونی دندان‌ها و ضعف بینایی، هر یک بخشی از این فرایند را نشان می‌دهند و در کنار یکدیگر، پیری را همچون دگرگونی تدریجی و همه‌جانبه بدن بازمی‌نمایانند. از این منظر، رودکی در توصیف پیری تنها به نام‌بردن از عوارض جسمانی بسنده نمی‌کند، بلکه با پیوند دادن نشانه‌های متعدد و تبدیل برخی از آن‌ها به موقعیت‌های دیداری، تجربه سالخوردگی را به تصویری محسوس و چندلایه تبدیل می‌کند.

سپیدی و دگرگونی مو

سپیدشدن موی سر و ریش، از نشانه‌های پرتکرار پیری در شعر رودکی است؛ با این تفاوت که شاعر در بازنمایی آن، تنها به توصیف ظاهری بسنده نمی‌کند و از تغییر رنگ مو برای بیان دگرگونی وضعیت انسان نیز بهره می‌گیرد. در نخستین شاهد، سپیدی مو در قالب تصویری برگرفته از طبیعت بازنمایی شده است:

سپید برف برآمد به کوهسار سیاه
و آن کجا بگوارید ناگوار شده‌ست
و چون درونه شد آن سرو بوستان‌آرای
و آن کجا نگزایست گشت زود گزای
(7)

در مصراع «سپید برف برآمد به کوهسار سیاه»، سپیدی مو به برفی تشبیه می‌شود که بر کوهساری تیره نشسته است. این تصویر، با قرار دادن «سپیدی» در برابر «سیاهی»، دگرگونی تدریجی ظاهر انسان را به پدیده‌ای طبیعی مانند می‌کند. در این تصویر، مو همچون سطحی است که گذر زمان نشانه خود را بر آن آشکار کرده است؛ ازاین‌رو، سپیدی مو نه یک تغییر رنگ ساده، بلکه نشانه‌ای دیداری از ورود انسان به مرحله‌ای دیگر از زندگی است.

در شاهدی دیگر، رودکی معنایی متفاوت به سیاه‌کردن مو می‌بخشد:

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
چون جامه‌ها به‌وقت مصیبت سیه کنند
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
(7)

در این ابیات، سیاه‌کردن مو برخلاف انتظار، وسیله‌ای برای پنهان‌کردن پیری یا بازگشت به جوانی نیست. شاعر خود تصریح می‌کند که قصدش «باز نوجوان» شدن و تکرار خطاهای دوران جوانی نیست؛ بلکه سیاهی مو را به سیاهی جامه عزاداری تشبیه می‌کند و آن را نشانه سوگواری برای «مصیبت پیری» می‌داند. بدین‌ترتیب، رنگ مو از یک نشانه ظاهری به نشانه‌ای عاطفی تبدیل می‌شود: سپیدی، خبر از فرارسیدن پیری می‌دهد و سیاه‌کردن مو، واکنش سوگوارانه شاعر به همین دگرگونی است.

از این منظر، رابطه رودکی با پیری نه بر انکار کامل آن استوار است و نه بر پذیرشی آرام و بی‌تأمل؛ بلکه با حسرت و سوگ همراه

است. «مصیبت» خواندن پیری نشان می‌دهد که شاعر این مرحله را تجربه‌ای ناخوشایند و همراه با فقدان می‌بیند، اما در عین حال، سیاه‌کردن مو را نیز به بازگشت به جوانی پیوند نمی‌دهد. بنابراین، موی سپید در شعر رودکی هم نشانه فرارسیدن پیری است و هم زمینه‌ای برای تأمل درباره فاصله میان گذشته و اکنون؛ و تغییر رنگ آن، به‌جای بازگرداندن جوانی، صرفاً صورت سوگوارانه این دگرگونی را آشکار می‌کند.

خمیدگی قامت

خمیدگی قامت یکی از نشانه‌های برجسته پیری در شعر رودکی است. شاعر برای بازنمایی این دگرگونی، در چند شاهد از تصویر «سرو» و «درونه» بهره می‌گیرد و قامت راست و استوار دوران جوانی را در برابر اندام خمیده و فرسوده سالخوردگی قرار می‌دهد. این تصویر در چند موضع از اشعار بازمانده او تکرار شده است:

سرو بودیم چند گاه، بلند

کوژ گشتیم و چون درونه شدیم

(7)

و در بیتی دیگر:

سر سروقدش شد باژگونه

دو تا شد پشت او همچون درونه

(7)

همچنین در بیتی که پیش‌تر در بررسی مجموعه نشانه‌های جسمانی آمد، «پشت کوژ» یکی از نخستین نشانه‌های فرسودگی بدن معرفی شده است:

پشت کوژ و سر تویل و روی بر کردار نیل

ساق چون سوهان و دندان بر مثال استره

(7)

اهمیت این تصاویر در آن است که رودکی خمیدگی قامت را صرفاً با وصف مستقیم بیان نمی‌کند، بلکه آن را در قالب دگرگونی یک تصویر آشنا نشان می‌دهد. «سرو» که در شعر فارسی با بلندی، راستی و طراوت قامت پیوند دارد، در شعر رودکی با گذر زمان صورت دیگری می‌یابد و به «درونه» تبدیل می‌شود؛ چوبی خمیده که شکل راست و استوار خود را از دست داده است. بنابراین، «سرو» و «درونه» را می‌توان دو صورت از یک بدن در دو مرحله متفاوت زندگی دانست: نخست قامت راست و استوار جوانی و سپس قامت خمیده و فرسوده پیری.

تعبیر «سرو بودیم چند گاه، بلند / کوژ گشتیم و چون درونه شدیم» این دگرگونی را به‌صراحت در قالب یک فرایند زمانی بیان می‌کند. فعل‌های «بودیم» و «گشتیم» نیز بر گذار از یک وضعیت به وضعیت دیگر تأکید دارند. در اینجا، پیری نه وضعیتی ناگهانی، بلکه نتیجه تغییر تدریجی بدن در گذر زمان است. همین معنا در تعبیر «سر سروقدش شد باژگونه» نیز تکرار می‌شود؛ «باژگونه شدن» سروقد، تصویری فشرده از تغییر شکل بدن و از دست رفتن قامت راست و جوان است.

از این رو، تکرار تصویر سرو و درونه در چند شاهد را می‌توان یکی از الگوهای بازگشت‌کننده در بازنمایی جسمانی پیری نزد رودکی دانست. اهمیت این تصویر در آن است که شاعر با استفاده از یک تصویر طبیعی، فاصله میان جوانی و پیری را در قالب دگرگونی شکل بدن نشان می‌دهد. در نتیجه، خمیدگی قامت از یک عارضه جسمانی فراتر می‌رود و به نشانه‌ای از گذر زمان و فرسایش تدریجی توان جوانی تبدیل می‌شود.

چروکیدگی، زبری و ضعف اندام‌ها

در کنار نشانه‌هایی چون ریزش دندان، سپیدی مو و خمیدگی قامت، رودکی در برخی ابیات به تغییرات دیگری در وضعیت جسمانی پیران نیز اشاره می‌کند. این نشانه‌ها، اگرچه هر یک در بیتی مستقل ظاهر می‌شوند، در مجموع تصویری گسترده‌تر از فرسودگی بدن در دوران سالخوردگی به دست می‌دهند:

شدم پیر و بدین‌سان و تو هم خود نه جوانی

مرا سینه پر انجوخ و تو چون چفته کمانی

دست و کف و پای پیران پر کلنج
ریش پیران زرد از بس دود نخج
(7)

در بیت نخست، رودکی در کنار تعبیر «چفته کمانی» که بار دیگر خمیدگی قامت را به تصویر می‌کشد، به وضعیت سینه نیز اشاره دارد. تعبیر «سینه پر انجوخ» نشانه‌ای از دگرگونی وضعیت جسمانی و اختلال در حالت طبیعی بدن است و نشان می‌دهد که تجربه پیری در شعر او تنها به تغییرات ظاهری مانند سپیدی مو یا خمیدگی قامت محدود نمی‌شود، بلکه کارکرد و وضعیت درونی اندام‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. البته تعیین معنای دقیق «انجوخ» و دلالت پزشکی یا جسمانی آن نیازمند توجه به شواهد لغوی و نسخه‌شناختی است؛ ازاین‌رو، در تفسیر آن باید از نسبت دادن معنایی قطعی بدون پشتوانه لغوی پرهیز کرد.

در بیت دوم نیز شاعر از وضعیت «دست و کف و پای پیران» سخن می‌گوید و در ادامه، زردی ریش را به «دود نخج» نسبت می‌دهد. این بخش از شعر اهمیت دارد؛ زیرا همه تغییرات ظاهری بدن در اینجا الزاماً به‌عنوان پیامد مستقیم پیری معرفی نمی‌شوند. زردی ریش، برخلاف سپیدی مو که در ابیات دیگر صراحتاً با سالخوردگی پیوند دارد، در اینجا با «دود» ارتباط داده شده است و بنابراین نمی‌توان آن را بدون توجه به بافت بیت، نشانه‌ای مستقل از فرایند زیستی پیری دانست. در نتیجه، این شاهد بیشتر از آنکه بر یک نشانه خاص تأکید کند، در کنار دیگر ابیات رودکی تصویری از فرسودگی و دگرگونی تدریجی اندام‌ها در دوره سالخوردگی شکل می‌دهد.

از این منظر، نشانه‌های جسمانی پیری در شعر رودکی مجموعه‌ای یکدست و محدود نیستند؛ شاعر گاه بر ظاهر بدن، گاه بر تغییر شکل اندام و گاه بر اختلال در کارکرد طبیعی آن تمرکز می‌کند. همین پراکندگی و تنوع نشانه‌ها سبب می‌شود پیری در شعر او نه یک ویژگی منفرد، بلکه فرایندی فراگیر در سراسر بدن انسان جلوه کند.

دگرگونی تجربه حسی و توانایی جسمانی

رودکی در توصیف پیری، تنها به تغییرات ظاهری بدن بسنده نمی‌کند، بلکه دگرگونی در کیفیت تجربه‌های جسمانی و توانایی بدن در مواجهه با امور روزمره را نیز بازتاب می‌دهد. در ادامه همان ابیاتی که سپیدی مو را توصیف می‌کنند، می‌گوید:

و آن کجا بگوارید ناگوار شده‌ست
و آن کجا نگزایست گشت زود گزای
(7)

در این دو مصراع، پیری از خلال تغییر رابطه انسان با امور بیرونی بازنمایی شده است. آنچه زمانی «گوارا» بوده، اکنون «ناگوار» می‌شود و چیزی که پیش‌تر آسیبی ایجاد نمی‌کرد، در دوران پیری «زود گزای» می‌گردد. بدین‌ترتیب، شاعر از تغییری سخن می‌گوید که تنها در ظاهر بدن دیده نمی‌شود، بلکه کیفیت تجربه و واکنش جسم در برابر جهان پیرامون را نیز دگرگون می‌کند. در مصراع نخست، این دگرگونی در تغییر کیفیت لذت و خوشایندی نمود می‌یابد و در مصراع دوم، در افزایش آسیب‌پذیری بدن آشکار می‌شود.

رودکی در بیتی دیگر، توانایی جسمانی دوران جوانی را از خلال کاری ساده و روزمره به یاد می‌آورد:

جوان بودم و پنبه فخمیدمی
چو فخمیده شد، دانه برچیدمی
(7)

«فخمیدن» در اینجا به معنای جدا کردن پنبه از دانه و پنبه‌زدن است. بنابراین، شاعر در توصیف جوانی به فعالیتی عملی و جسمانی اشاره می‌کند؛ فعالیتی که نیازمند توان و تحرک بدن است. اهمیت این بیت در آن است که جوانی در شعر رودکی نه فقط یک مرحله زمانی، بلکه دوره‌ای همراه با توان انجام کار و مشارکت فعال در

امور زندگی معرفی می‌شود. یادکرد این توانایی در کنار دیگر نشانه‌های جسمانی پیری، امکان مقایسه میان بدن فعال جوانی و بدن فرسوده سالخوردگی را فراهم می‌کند.

از این منظر، بازنمایی پیری در شعر رودکی از سطح تغییرات ظاهری فراتر می‌رود و به دگرگونی کارکرد بدن نیز توجه دارد. بدن در جوانی توانمند و فعال است و با امور پیرامون رابطه‌ای طبیعی و لذت‌بخش دارد؛ اما در پیری، همین رابطه دستخوش تغییر می‌شود: امور گوارا ممکن است ناگوار شوند و عوامل بی‌ضرر، آسیب‌رسان گردند. بدین‌سان، رودکی پیری را نه صرفاً به‌عنوان دگرگونی سیمای ظاهری انسان، بلکه به‌مثابه تغییری در توانایی و کیفیت تجربه جسمانی او بازمی‌نماید.

پژمردگی تن

در کنار تصویر «سرو» و «درونه» که پیش‌تر برای بازنمایی خمیدگی قامت بررسی شد، رودکی از عناصر عالم گیاهی برای نمایش فرسودگی و زوال شادابی بدن نیز بهره می‌گیرد:

چون برگ لاله بوده‌ام و اکنون

چون سیب پژمریده بر آونگم

(7)

در این بیت، شاعر وضعیت جوانی و پیری را از طریق دو تصویر طبیعی در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. «برگ لاله» در سوی نخست این تصویر، یادآور طراوت و شادابی است و «سیب پژمریده بر آونگ» در سوی دیگر، وضعیت جسمانی دگرگون‌شده در پیری را مجسم می‌کند. کاربرد «چون» در هر دو مصراع، ساختار تشبیهی بیت را آشکار می‌سازد؛ ازاین‌رو، برخلاف عنوان اولیه، با استعاره‌ای صریح روبه‌رو نیستیم، بلکه شاعر با تشبیه وضعیت خود به عناصر گیاهی، فرسودگی بدن را به شکلی محسوس و دیداری بازنمایی می‌کند.

اهمیت این تصویر در مفهوم «پژمردگی» است. رودکی پیری را همچون فرایندی طبیعی نشان می‌دهد که در آن شادابی پیشین از میان می‌رود و بدن، مانند میوه‌ای که بر شاخه آویخته و پژمرده شده، طراوت خود را از دست می‌دهد. در اینجا برخلاف تصویر «سرو و درونه» که بیشتر بر تغییر شکل قامت و گذار از راست‌قامتی به خمیدگی تأکید دارد، عنصر اصلی تصویر، زوال شادابی و افتادگی است. بنابراین، دو تصویر گیاهی رودکی دو جنبه متفاوت از فرسودگی جسمانی را آشکار می‌کنند: «سرو/درونه» دگرگونی شکل بدن را نشان می‌دهد و «برگ لاله/سیب پژمریده» کاهش طراوت و پژمردگی آن را.

از سوی دیگر، پیوند دادن بدن انسان با عناصر گیاهی، پیری را در چارچوب چرخه طبیعی رشد و زوال قرار می‌دهد. همان‌گونه که گیاه از شادابی به پژمردگی می‌رسد، بدن انسان نیز از مرحله جوانی و طراوت به فرسودگی و سالخوردگی می‌گراید. بدین‌ترتیب، تصویر پژمردگی علاوه بر توصیف وضعیت جسمانی، زمینه‌ای برای پیوند مضمون پیری با مفهوم گسترده‌تر گذر زمان و دگرگونی طبیعی فراهم می‌کند.

۳-۲. مؤلفه‌های ذهنی و روانی پیری

۳-۲-۱. کندی طبع و افول قدرت بیان

رودکی در کنار نشانه‌های جسمانی، از دگرگونی در توانایی‌های ذهنی و به‌ویژه کاهش قریحه و قدرت بیان شاعرانه نیز سخن می‌گوید. این تغییر برای شاعری که زبان و طبع، مهم‌ترین ابزار آفرینش و حضور اجتماعی اوست، معنایی فراتر از یک ناتوانی فردی دارد:

جوانی گسست و چیره‌زبانی

طبعم گرفت نیز گرانی

(7)

در این بیت، میان «گسستن جوانی» و «گرانی طبع» پیوندی مستقیم برقرار شده است. رودکی از دست رفتن جوانی را با کاهش چیره‌زبانی و سنگین‌شدن طبع همراه می‌داند؛ گویی با فرسوده‌شدن نیروی جوانی، بخشی از توان آفرینش و سخنوری نیز فروکش

می‌کند. در اینجا «طبع» را باید در معنای قریحه و توان شاعری در نظر گرفت؛ ازاین‌رو، پیری برای رودکی تنها فرسودگی جسم نیست، بلکه می‌تواند به کاهش یکی از بنیادی‌ترین توانایی‌های هویتی او، یعنی سخن‌آفرینی، بینجامد.

اهمیت این مؤلفه از آن جهت دوچندان است که توان شاعری برای رودکی تنها یک قابلیت ذهنی یا هنری نیست، بلکه با جایگاه اجتماعی و حرفه‌ای او نیز ارتباط دارد. در جامعه‌ای که شاعر دربار از طریق شعر در مناسبات قدرت و فرهنگ حضور می‌یافت، کاهش توان سخنوری می‌توانست به تضعیف سرمایه شاعرانه و در نتیجه کاهش منزلت و امکان بهره‌مندی اجتماعی او منجر شود. بنابراین، «گرانی طبع» در این بیت را می‌توان نقطه پیوند میان فرسودگی جسمانی، کاهش توان آفرینش و پیامدهای اجتماعی پیری دانست؛ پیوندی که در بخش مربوط به پیامدهای عاطفی ـ اجتماعی پیری با شواهد دیگر بررسی خواهد شد.

شعر و دگرگونی عاطفی: از سنگی دل تا نرمی حریر

در قصیده‌ی پیری، رودکی در کنار توصیف فرسودگی جسمانی و کاهش توانایی‌های دوره سالخوردگی، به تأثیر شعر بر وضعیت عاطفی و درونی انسان نیز اشاره می‌کند:

بسا دلا، که به سان حریر کرده به شعر
از آن سپس که به کردار سنگ و سندان بود

(7)

در این بیت، «سنگ و سندان» و «حریر» دو تصویر متقابل برای بیان دو وضعیت متفاوت دل‌اند. دل در آغاز به «سنگ و سندان» مانند شده است؛ یعنی سخت و نفوذناپذیر بوده، اما شعر توانسته است آن را به «حریر»، یعنی چیزی نرم و لطیف، تبدیل کند. بدین‌ترتیب، رودکی برای شعر تنها کارکرد زیبایی‌شناختی یا سرگرم‌کننده قائل نیست، بلکه آن را نیرویی مؤثر بر ساختار عاطفی انسان می‌داند؛ نیرویی که می‌تواند سختی و خشونت درونی را به نرمی و لطافت بدل کند.

از منظر مضمون پیری، اهمیت این بیت در آن است که شاعر توان و اثرگذاری شعر را در برابر دگرگونی‌های زندگی برجسته می‌کند. در حالی که بسیاری از ابیات قصیده به فرسودگی بدن و از دست رفتن توانایی‌های جوانی اختصاص دارند، این بیت تصویری از قدرتی درونی ارائه می‌دهد که می‌تواند بر وضعیت عاطفی انسان اثر بگذارد. بنابراین، شعر در منظومه فکری رودکی صرفاً محصول طبع شاعر نیست، بلکه خود می‌تواند عاملی برای دگرگونی و تعدیل حالات درونی باشد.

این نکته با بیت پیشین درباره «گرانی طبع» نیز قابل پیوند است. از یک سو، پیری با کاهش چیره‌زبانی و سنگینی طبع همراه می‌شود و از سوی دیگر، شعر در تجربه رودکی نیرویی است که می‌تواند دل سخت را نرم کند. از این رهگذر، شعر هم عرصه‌ای برای آشکار شدن توانایی‌های شاعر و هم ابزاری برای مواجهه با حالات درونی اوست. با این حال، از خود این بیت نمی‌توان به‌طور مستقیم نتیجه گرفت که رودکی «سنگ‌شدن دل» را پیامد پیری می‌داند؛ چنین برداشتی نیازمند شاهدهای دیگری از دیوان اوست.

کاهش نشاط و افزایش غم

رودکی در بازنمایی پیامدهای عاطفی پیری، دگرگونی نسبت میان شادی و اندوه را نیز برجسته می‌کند. در یکی از ابیات قصیده پیری می‌گوید:

شد آن زمانه، که او شاد بود و خرم بود
نشاط او به فزون بود و غم به نقصان بود

(7)

در این بیت، شاعر با قرار دادن «نشاط» و «غم» در برابر یکدیگر، از تغییر کیفیت زندگی عاطفی خود در گذر زمان سخن می‌گوید. در گذشته، نشاط فزونی داشته و غم در حداقل بوده است؛ اما تعبیر «شد آن زمانه» نشان می‌دهد که آن وضعیت دیگر سپری شده و شاعر اکنون از فاصله‌ای میان گذشته و حال سخن می‌گوید.

بدین‌ترتیب، پیری در اینجا نه با یک نشانه جسمانی، بلکه با دگرگونی تعادل عاطفی زندگی شناخته می‌شود.

اهمیت این بیت در آن است که رودکی پیری را صرفاً مجموعه‌ای از ضعف‌ها و فرسودگی‌های بدنی نمی‌بیند؛ بلکه آن را مرحله‌ای می‌داند که در آن سهم شادی در زندگی کاهش یافته و مجال بیشتری برای غم پدید آمده است. از این منظر، «نشاط» و «غم» دو شاخص مهم برای سنجش تغییر وضعیت زندگی شاعر در گذر زمان‌اند. ساختار متقابل «به فزون» و «به نقصان» نیز این دگرگونی را به‌صورت کمی و محسوس بیان می‌کند؛ گویی نسبت میان شادی و اندوه در دو دوره زندگی تغییر کرده است.

این مضمون در ابیات دیگری از قصیده گسترش می‌یابد؛ جایی که رودکی بخشی از شادی‌های گذشته را با برخورداری از معاش، موقعیت اجتماعی و روابط عاطفی پیوند می‌دهد. ازاین‌رو، کاهش نشاط در این بیت را می‌توان مقدمه‌ای برای ورود به لایه اجتماعی و عاطفی مضمون پیری دانست؛ زیرا غم سالخوردگی نزد رودکی تنها حاصل فرسودگی بدن نیست، بلکه با از دست رفتن بخشی از داشته‌ها و دلخوشی‌های گذشته نیز ارتباط پیدا می‌کند.

پیامدهای عاطفی، اجتماعی و اقتصادی پیری

از دست دادن معشوق و کامرانی عاشقانه

یکی از وجوه عاطفی و اجتماعی پیری در قصیده رودکی، یادکرد مناسبات عاشقانه و کامرانی‌های گذشته است. شاعر در بخشی از قصیده، ابتدا زیبایی معشوقان روزگار گذشته را به یاد می‌آورد:

شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود
شد آن زمانه که مویش به سان قطران بود

(7)

در این ابیات، «دیبا» و «قطران» برای توصیف زیبایی و ویژگی‌های ظاهری معشوق به کار رفته‌اند. تعبیر «شد آن زمانه» نشان می‌دهد که شاعر از دوره‌ای سخن می‌گوید که این زیبایی‌ها و برخورداری‌ها برای او در دسترس بوده، اما اکنون به گذشته پیوسته است. بنابراین، توصیف زیبایی معشوق در اینجا صرفاً یک وصف غنایی نیست، بلکه در بافت قصیده پیری، کارکردی نوستالژیک پیدا می‌کند و به یادآوری دوره‌ای سپری‌شده از زندگی شاعر می‌انجامد.

رودکی در ادامه، این یادکرد را از توصیف زیبایی به تجربه معاشرت و کامرانی عاشقانه گسترش می‌دهد:

بسا کنیزک نیکو، که میل داشت بدو
به روز چون که نیارست شد به دیدن او
به شب ز یاری او نزد جمله پنهان بود
نهیب خواجه‌ی او بود و بیم زندان بود

(7)

در این ابیات، شاعر از روابطی سخن می‌گوید که در گذشته برای او امکان‌پذیر بوده، اما محدودیت‌های اجتماعی و ترس از خواجه، مانع دیدار آشکار می‌شده است. اهمیت این شاهد در ارتباط آن با ساختار کلی قصیده است: رودکی اکنون از موضعی سخن می‌گوید که کامرانی‌های گذشته دیگر در دسترس او نیستند و همین یادآوری، حس فقدان را تشدید می‌کند.

از این منظر، پیری در شعر رودکی با نوعی فقدان عاطفی و کاهش امکان کامرانی همراه است. آنچه از دست رفته، تنها جوانی جسمانی نیست؛ بلکه بخشی از تجربه‌های عاشقانه و لذت‌های اجتماعی نیز به گذشته تعلق گرفته است. ازاین‌رو، یادکرد معشوقان و کنیزکان در قصیده، در کنار نشانه‌های جسمانی پیری، نشان می‌دهد که سالخوردگی برای رودکی با تغییر در شیوه حضور او در جهان اجتماعی و عاطفی نیز همراه است.

از دست دادن منزلت اجتماعی و کاهش برخورداری‌های مادی

پیامدهای پیری در شعر رودکی تنها به حوزه عاطفی و عاشقانه محدود نمی‌شود؛ شاعر در قصیده پیری، از دگرگونی جایگاه اجتماعی و کاهش برخورداری‌های مادی خود نیز سخن می‌گوید. این دگرگونی در یادکرد حامیان درباری، بخشش‌های گذشته و

منزلتی که رودکی در دوره اوج شاعری از آن برخوردار بوده، آشکارتر می‌شود:

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت
کجا به گیتی بوده‌ست نامور دهقان
که را بزرگی و نعمت ز این و آن بودی
بداد میر خراسانش چل هزار درم
ز اولیاش پراکنده نیز هشت هزار
چو میر دید سخن، داد داد مردی خویش
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
مرا به خانه‌ی او سیم بود و حملان بود
مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
وزو فزونی یک پنج میر ماکان بود
به من رسید، بدان وقت، حال خوب آن بود
ز اولیاش چنان کز امیر فرمان بود
(7)

در این ابیات، رودکی گذشته خود را از خلال مجموعه‌ای از حمایت‌های درباری و برخورداری‌های مادی بازسازی می‌کند. اشاره به «آل سامان»، «میر خراسان» و «میر ماکان» و نیز ذکر مبالغ مشخص، روایت شاعر را از سطح یادکردی کلی فراتر می‌برد و جزئیات ملموسی از موقعیت اجتماعی و اقتصادی او در دوره برخورداری به دست می‌دهد. تکرار «شد آن زمانه» نیز نشان می‌دهد که این وضعیت اکنون سپری شده و شاعر آن را از فاصله‌ای زمانی به یاد می‌آورد.

اهمیت این بخش در پیوند میان شاعری، منزلت و برخورداری مادی است. رودکی در این ابیات، ثروت را جدا از جایگاه ادبی خود مطرح نمی‌کند؛ بلکه بخشش‌ها و نعمت‌های گذشته را نتیجه حضور او در محافل قدرتمندان و تأثیر سخنش بر آنان می‌داند. عبارت «چو میر دید سخن» به‌روشنی نشان می‌دهد که شعر، یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری این رابطه بوده است. ازاین‌رو، کاهش برخورداری مادی را می‌توان در امتداد کاهش جایگاه و کارکرد اجتماعی شاعر در دوره سالخوردگی بررسی کرد.

در ادامه، رودکی وضعیت کنونی خود را مستقیماً در برابر گذشته قرار می‌دهد:

تو رودکی را، ای ماهرو! کنون بینی
بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
(7)

و در بیتی دیگر، شکوه و آوازه گذشته خود را چنین به یاد می‌آورد:

بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
سرودگویان، گویی هزاردستان بود
(7)

تقابل میان «کنون» و «بدان زمانه» در این ابیات، یکی از مهم‌ترین سازوکارهای بازنمایی پیری در شعر رودکی است. شاعر برای بیان وضعیت امروز خود، پیوسته به گذشته بازمی‌گردد و میان رودکی برخوردار، صاحب آوازه و مورد توجه بزرگان و رودکی سالخورده فاصله‌ای محسوس ایجاد می‌کند. بنابراین، پیری در این سطح فقط فرسودگی بدن یا کاهش نشاط نیست؛ بلکه با دگرگونی در موقعیت اجتماعی شاعر و از دست رفتن بخشی از سرمایه مادی و اعتباری گذشته همراه شده است.

از این منظر، خاطره ثروت و حمایت درباری در قصیده پیری کارکردی فراتر از خودستایی دارد. این یادآوری، در ساختار کلی قصیده، به یکی از شواهد فقدان و دگرگونی تبدیل می‌شود: شاعر داشته‌های گذشته را برمی‌شمارد تا فاصله میان آن روزگار و وضعیت کنونی را آشکار کند. به همین دلیل، «پیری» نزد رودکی تنها فرایند فرسودگی جسمانی نیست، بلکه تجربه‌ای از کاهش توان، تغییر منزلت و از دست رفتن بخشی از برخورداری‌های پیشین نیز هست.

فقر و تنهایی نمادین: عصا و انبان

قصیده پیری با بیتی پایان می‌یابد که بسیاری از مؤلفه‌های پیشین را در تصویری فشرده و نمادین گرد هم می‌آورد:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بیار، که وقت عصا و انبان بود!
(7)

مصراع نخست، مضمون اصلی قصیده را در کوتاه‌ترین صورت ممکن بیان می‌کند: «زمانه» دگرگون شده و در پی آن، خود شاعر نیز تغییر کرده است. بنابراین، پیری در نگاه رودکی تنها حاصل تغییر بدن نیست، بلکه بخشی از دگرگونی گسترده‌تری است که انسان را همراه با شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی او دربرمی‌گیرد.

در مصراع دوم، «عصا» به‌طور مستقیم با ناتوانی و ضعف جسمانی سالخوردگی ارتباط دارد؛ اما هم‌نشینی آن با «انبان» دامنه تصویر را از بدن فراتر می‌برد. عصا وسیله‌ای برای یاری گرفتن در راه رفتن است و انبان کیسه‌ای برای حمل نیازهای فرد؛ قرار گرفتن این دو در کنار یکدیگر، تصویری از انسانی سالخورده و تهیدست یا فرودست را در ذهن تداعی می‌کند. اگر برای پیوند «عصا و انبان» با فرهنگ گدایی در روزگار رودکی شاهد تاریخی یا لغوی مستقلی در اختیار باشد، می‌توان این دلالت را با استناد به آن منبع تقویت کرد.

اهمیت این بیت در جایگاه پایانی آن نیز هست. رودکی پس از یادکرد جوانی، زیبایی، کامرانی، شهرت، حمایت درباری و برخورداری مادی، اکنون خود را در وضعیتی قرار می‌دهد که «عصا» و «انبان» نمادهای آن‌اند. ازاین‌رو، بیت پایانی را می‌توان نقطه تلاقی چند سطح از مضمون پیری دانست: ضعف جسمانی در «عصا»، کاهش برخورداری مادی در «انبان» و دگرگونی جایگاه اجتماعی در تقابل میان گذشته و اکنون.

بدین‌ترتیب، پایان قصیده بازگشت دیگری به همان تقابل بنیادین «آن زمانه/کنون» است که در سراسر شعر تکرار می‌شود. رودکی گذشته‌ای سرشار از جوانی، نشاط، عشق، شهرت و برخورداری را در برابر اکنونی قرار می‌دهد که با فرسودگی و محدودیت همراه است. از این منظر، «عصا و انبان» بیش از آنکه صرفاً ابزارهایی عینی باشند، تصویری فشرده از فاصله میان موقعیت گذشته و وضعیت کنونی شاعر به شمار می‌آیند و قصیده را با تأکید بر تجربه فقدان و دگرگونی به پایان می‌رسانند.

نگرش فلسفی ـ کیهان‌شناختی به پیری و گذر روزگار

تناوب و گردش جهان

رودکی پیری را تنها در سطح تجربه فردی و فرسودگی جسمانی بازنمایی نمی‌کند، بلکه آن را در چارچوبی گسترده‌تر، یعنی گردش پیوسته جهان و دگرگونی وضعیت‌ها، قرار می‌دهد. در این نگاه، هیچ وضعیتی ثابت و پایدار نیست و هر پدیده‌ای می‌تواند در گذر زمان صورت دیگری پیدا کند:

جهان همیشه چنین است، گرد گردان است
همان که درمان باشد، به جای درد شود
کهن کند به زمانی همان کجا نو بود
بسا شکسته بیابان، که باغ خرم بود
همیشه تا بوَد آیین گرد، گردان بود
و باز درد، همان کز نخست درمان بود
و نو کند به زمانی همان که خلقان بود
و باغ خرم گشت، آن کجا بیابان بود
(7)

در این ابیات، «گرد» و «گردان» هسته معنایی نگرش رودکی به جهان را تشکیل می‌دهند. جهان در نگاه او بر سکون و ثبات استوار نیست، بلکه پیوسته در حال گردش و دگرگونی است. این دگرگونی با مجموعه‌ای از تقابل‌ها بیان می‌شود: «درمان و درد»، «کهن و نو» و «بیابان و باغ خرم». نکته اساسی آن است که هیچ‌یک

از دو قطب این تقابل‌ها وضعیت نهایی و همیشگی نیستند؛ درمان می‌تواند به درد تبدیل شود، کهنه دوباره نو گردد و بیابان به باغ و باغ به بیابان بدل شود.

از این منظر، پیری نیز یکی از نمودهای همین قانون عام دگرگونی است. همان‌گونه که تازگی به کهنگی می‌گراید، جوانی نیز در مسیر طبیعی زمان به پیری می‌رسد. بنابراین، رودکی پیری را رخدادی استثنایی و مختص سرگذشت شخصی خود نمی‌داند، بلکه آن را بخشی از گردش کلی جهان و قانون دگرگونی موجودات معرفی می‌کند. به همین دلیل، مضمون پیری در شعر او از تجربه فردی فراتر می‌رود و به تأملی درباره ناپایداری وضعیت‌های انسانی و طبیعی تبدیل می‌شود.

این نگاه با دیدگاهی که اسلامی ندوشن درباره نگرش انسان قدیم به ناپایداری روزگار مطرح می‌کند نیز هم‌خوان است. از نظر او، انسان گذشته به سبب بی‌اعتمادی به ثبات زمانه، پس از هر خوشی احتمال ناخوشی بعدی را در نظر می‌گرفت و گردش روزگار را منشأ دگرگونی دائمی احوال می‌دانست (11). ابیات رودکی نیز بر همین ناپایداری تأکید دارند، با این تفاوت که شاعر آن را در قالب مجموعه‌ای از تبدیل‌های متقابل و محسوس بیان می‌کند.

از این رو، پیری در منظومه فکری رودکی تنها فرسایش بدن یک انسان نیست؛ بلکه نمونه‌ای از قانونی عام‌تر است که بر اساس آن، هر وضعیت در معرض دگرگونی قرار دارد. جوانی و پیری نیز در همین چرخه قرار می‌گیرند: جوانی، همچون «نو» در برابر «کهن»، وضعیتی گذراست و پیری صورت دیگری از همان گردش ناگزیر زمان.

قضا و اراده الهی

رودکی در ادامه تبیین گردش و دگرگونی روزگار، عامل این دگرگونی را به «قضای یزدان» نسبت می‌دهد و بدین‌گونه پیری و فرسایش جسمانی را در چارچوب اراده‌ای فراتر از اختیار انسان قرار می‌دهد:

نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود؟ منت بگویم: قضای یزدان بود
(7)

ساختار پرسش و پاسخ در این بیت اهمیت ویژه‌ای دارد. شاعر ابتدا دو علت احتمالی را نفی می‌کند: «نحس کیوان» و «روزگار دراز»؛ سپس در مقام پاسخ، علت را «قضای یزدان» معرفی می‌کند. بنابراین، آنچه بر شاعر گذشته است، در نگاه او صرفاً نتیجه یک عامل نجومی یا طولانی شدن طبیعی عمر نیست، بلکه در نهایت به تقدیر الهی بازمی‌گردد.

تعبیر «نحس کیوان» در این بیت همچنین با تصویر دیگری از قصیده پیوند دارد؛ جایی که رودکی پس از یادکرد دندان‌های جوانی می‌گوید: «چه نحس بود! همانا که نحس کیوان بود». اما در اینجا، شاعر در مقام تبیین نهایی، این نسبت را کنار می‌گذارد و «قضای یزدان» را علت اصلی معرفی می‌کند. ازاین‌رو، می‌توان میان نسبت دادن حادثه به نحسی اختر و بازگرداندن آن به قضا و اراده الهی تمایزی معنایی مشاهده کرد.

این تلقی، مضمون پیری را از سطح شکایت شخصی فراتر می‌برد. رودکی اگرچه از فرسودگی بدن، کاهش نشاط و از دست رفتن برخورداری‌های گذشته اظهار دریغ می‌کند، در تبیین نهایی این دگرگونی، آن را در چارچوب «قضا» قرار می‌دهد. به بیان دیگر، گلایه از پیامدهای پیری با پذیرش منشأ آن جمع می‌شود؛ شاعر از آنچه بر او گذشته است رنج می‌برد، اما علت نهایی آن را در نظمی بیرون از اراده فردی جست‌وجو می‌کند.

مرگ و ناپایداری زندگی انسانی

رودکی در قطعه‌ای دیگر، پیری و مرگ را در افق گسترده‌تری از ناپایداری زندگی و گریزناپذیری سرنوشت انسان قرار می‌دهد. در این ابیات، زندگی به اقامت موقتی در «سرای سپنج» تشبیه شده و مرگ به‌عنوان فرجامی قطعی و همگانی به تصویر درآمده است؛

چنان‌که اسلامی ندوشن نیز این بخش از شعر رودکی را در پیوند با نگرش او به مرگ و ناپایداری جهان بررسی کرده است (11):

به سرای سپنج مهمان را
زیر خاک اندرونت باید خفت
با کسان بودنت چه سود کند؟
یار تو زیر خاک مور و مگس
آن که زلفین و گیسوت پیراست
چون ترا دید زردگونه شده
دل نهادن همیشگی نه رواست
گر چه اکنونت خواب بر دیباست
که به گور اندرون شدن تنهاست
چشم بگشا، ببین کنون پیداست
گر چه دینار یا درمش بهاست
سرد گردد دلش، نه نابیناست

(7)

در این قطعه، رودکی با تعبیر «سرای سپنج» ناپایداری زندگی را برجسته می‌کند و انسان را از دل‌بستن همیشگی به جهان مادی برحذر می‌دارد. تقابل «خواب بر دیبا» و «خفتن زیر خاک» نیز فاصله میان آسایش دنیوی و فرجام محتوم انسان را آشکار می‌سازد. حتی پیوندهای اجتماعی و عاطفی نیز در برابر مرگ پایدار نمی‌مانند؛ چنان‌که شاعر در مصراع «که به گور اندرون شدن تنهاست»، تنهایی انسان را در لحظه مرگ برجسته می‌کند.

در ادامه، رودکی با یادکرد معشوق و زیبایی ظاهری او، بار دیگر ناپایداری لذت‌ها و دلبستگی‌های دنیوی را یادآور می‌شود. «زلفین و گیسو» که زمانی مایه زیبایی و دلربایی بوده‌اند، در برابر مرگ کارکرد خود را از دست می‌دهند و حتی پیوند عاطفی نیز نمی‌تواند از این فرجام جلوگیری کند. بدین‌ترتیب، شاعر مرگ را نه حادثه‌ای استثنایی، بلکه قانونی مشترک و گریزناپذیر برای همه انسان‌ها معرفی می‌کند.

اهمیت این قطعه برای بحث پیری در آن است که نشان می‌دهد تجربه سالخوردگی در شعر رودکی در چارچوبی وسیع‌تر از فرسودگی جسمانی فهم می‌شود. پیری یکی از مراحل گذار در زندگی انسانی است و مرگ، فرجام این مسیر؛ ازاین‌رو، یادکرد مرگ به مضمون پیری عمق فلسفی بیشتری می‌بخشد. بااین‌حال، از این ابیات نمی‌توان با قطعیت گفت که رودکی مرگ را پذیرفته، اما پیری را نپذیرفته است. آنچه متن با اطمینان بیشتری نشان می‌دهد، آگاهی شاعر از ناپایداری زندگی و قطعیت مرگ است؛ آگاهی‌ای که در کنار حسرت او نسبت به جوانی و فرسودگی جسم، تصویری پیچیده‌تر از مواجهه‌اش با سالخوردگی پدید می‌آورد. در نتیجه، می‌توان گفت در شعر رودکی مرگ پایان قطعی زندگی است، اما پیری فرایند تدریجی نزدیک‌شدن به این پایان؛ از همین رو، تجربه پیری در شعر او با نوعی خودآگاهی نسبت به گذر زمان همراه می‌شود. این نکته می‌تواند پلی میان دو سطح از مضمون باشد: از یک سو، پیری به‌عنوان تجربه‌ای جسمانی و عاطفی، و از سوی دیگر، پیری به‌عنوان نشانه‌ای از گذر اجتناب‌ناپذیر انسان به سوی پایان زندگی.

صور خیال و شگردهای هنری در بازنمایی پیری

بررسی شواهد شعری نشان می‌دهد که رودکی برای بازنمایی پیری از مجموعه‌ای از تصاویر محسوس و تقابل‌های معنایی بهره می‌گیرد. این تصاویر، تجربه‌ای انتزاعی همچون گذر عمر و فرسودگی را به نشانه‌هایی دیداری و ملموس تبدیل می‌کنند. مهم‌ترین الگوهای تصویری و شگردهای بیانی در این زمینه را می‌توان در چند محور بررسی کرد.

بهره‌گیری از عناصر طبیعت برای عینی‌کردن فرسودگی

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های تصویرپردازی رودکی، استفاده از عناصر طبیعی برای نمایش دگرگونی بدن است. تقابل «سرو» و «درونه» برای بیان راست‌قامتی و سپس خمیدگی، تقابل «برگ لاله» و «سیب پژمریده» برای نمایش شادابی و پژمردگی، و تصویر

«برف» بر «کوهسار سیاه» برای بازنمایی سپیدی مو، نمونه‌هایی از این شگردند.

در این تصاویر، رودکی وضعیت بدن انسان را با دگرگونی‌های جهان طبیعی همسان می‌کند. «سرو» نماینده قامت راست و استوار است و «درونه» صورت خمیده و تغییرشکل‌یافته آن را تداعی می‌کند؛ «برگ لاله» و «سیب پژمریده» نیز دو مرحله متفاوت از طراوت و زوال را در برابر یکدیگر قرار می‌دهند. در تصویر «سپید برف برآمد به کوهسار سیاه» نیز موی سپید به‌صورت پدیده‌ای طبیعی بر زمینه‌ای تیره و استوار مجسم می‌شود. بنابراین، عناصر طبیعت در شعر رودکی صرفاً آرایه‌هایی برای زیباسازی سخن نیستند، بلکه ابزار عینی‌سازی تجربه پیری و انتقال آن از سطح مفهوم به سطح تصویر هستند.

پیوند نشانه‌های پیری با موقعیت اجتماعی

رودکی در کنار تصاویر طبیعی، از اشیای متعلق به زندگی روزمره نیز برای فشرده‌کردن معنای پیری بهره می‌گیرد. نمونه برجسته آن در بیت پایانی قصیده دیده می‌شود:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم

عصا بیار، که وقت عصا و انبان بود!

(7)

«عصا» در اینجا نشانه آشکار ضعف و ناتوانی جسمانی است؛ اما قرار گرفتن آن در کنار «انبان»، معنای بیت را از سطح جسمانی فراتر می‌برد. این هم‌نشینی، تصویری از انسانی سالخورده و فرودست را تداعی می‌کند و با مضامین پیشین قصیده، یعنی از دست رفتن برخورداری‌های مادی و تغییر جایگاه اجتماعی شاعر، ارتباط می‌یابد. ازاین‌رو، اهمیت این ترکیب بیش از آنکه در یک استعاره منفرد باشد، در فشردگی چند معنا در یک تصویر مرکب است: ضعف جسمانی، کاهش برخورداری و فاصله گرفتن از موقعیت گذشته.

۳-۵-۳. خطاب مستقیم و نمایشی‌شدن روایت

یکی دیگر از شگردهای قابل توجه رودکی، تبدیل روایت گذشته به خطاب مستقیم است. شاعر پس از بازگویی بخشی از وضعیت گذشته و اکنون خود، مخاطبی را با عنوان «ماهرو» مورد خطاب قرار می‌دهد:

تو رودکی را، ای ماهرو! کنون بینی

بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود

(7)

ورود مخاطب مستقیم، فضای قصیده را از یک گزارش صرف درباره پیری خارج می‌کند و به آن جنبه‌ای نمایشی و گفت‌وگومحور می‌بخشد. رودکی اکنون تنها درباره گذشته سخن نمی‌گوید، بلکه از مخاطب می‌خواهد تفاوت میان «کنون» و «بدان زمانه» را ببیند. در نتیجه، تجربه پیری از حالت تأملی صرف خارج می‌شود و در قالب گفت‌وگویی فرضی یا واقعی، جنبه‌ای عاطفی‌تر پیدا می‌کند.

ازاین‌رو، بهتر است این شگرد را در اینجا خطاب مستقیم و تغییر وضعیت روایی بنامیم، نه التفات؛ زیرا برای اطلاق اصطلاح «التفات» به معنای دقیق بلاغی، باید تغییر مشخص در شخص یا ساختار نحوی سخن وجود داشته باشد.

در مجموع، تصویرپردازی رودکی در بازنمایی پیری بر عینی‌سازی، تقابل و فشرده‌سازی تجربه استوار است. او برای بیان فرسودگی بدن از عناصر آشنای طبیعت و زندگی روزمره بهره می‌گیرد و وضعیت جوانی و پیری را در تقابل‌هایی چون «سرو/درونه»، «طراوت/پژمردگی»، «سیاهی/سپیدی» و «کنون/بدان زمانه» مجسم می‌کند. در نتیجه، پیری در شعر او مفهومی انتزاعی باقی نمی‌ماند، بلکه در قالب مجموعه‌ای از تصاویر محسوس و به‌یادماندنی شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

بررسی مضمون پیری در اشعار رودکی سمرقندی نشان می‌دهد که سالخوردگی در نظام فکری و تصویری او مفهومی چندلایه است

و به فرسودگی جسمانی محدود نمی‌شود. رودکی پیری را در پیوند با دگرگونی‌های جسم، کاهش برخی توانایی‌های ذهنی و شاعرانه، تغییر وضعیت عاطفی، از دست رفتن بخشی از برخورداری‌های اجتماعی و مادی و سرانجام آگاهی از گذر اجتناب‌ناپذیر زمان بازنمایی می‌کند. از این منظر، پیری در شعر او تجربه‌ای جامع از دگرگونی وضعیت انسان است که آثار آن در حوزه‌های مختلف زندگی آشکار می‌شود.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نشانه‌های جسمانی، ملموس‌ترین و گسترده‌ترین لایه مضمون پیری در شعر رودکی را تشکیل می‌دهند. با این حال، اهمیت این نشانه‌ها در آن است که از سطح توصیف بدن فراتر می‌روند و به نشانه‌هایی از زوال جوانی و تغییر کلی وضعیت انسان تبدیل می‌شوند. در کنار این لایه، کاهش نشاط، دگرگونی توان شاعرانه و عاطفی و از دست رفتن بخشی از برخورداری‌های پیشین، پیری را به تجربه‌ای روانی و اجتماعی تبدیل می‌کند. بنابراین، در شعر رودکی میان فرسودگی بدن و دگرگونی موقعیت فردی و اجتماعی رابطه‌ای مستقیم برقرار است.

از نظر تصویری و بلاغی، یکی از ویژگی‌های برجسته شعر رودکی عینی‌کردن مفهوم پیری از طریق عناصر طبیعت و اشیای آشنا است. تصاویر طبیعی، به‌ویژه تقابل میان رویش و پژمردگی، راست‌قامتی و خمیدگی و سیاهی و سپیدی، امکان می‌دهند که گذر از جوانی به پیری در قالب تصاویری محسوس و قابل مشاهده بازنمایی شود. در کنار این تصاویر، برخی عناصر زندگی روزمره نیز به انتقال پیامدهای اجتماعی و مادی سالخوردگی کمک می‌کنند. در نتیجه، نظام تصویری رودکی در این حوزه بیش از آنکه بر مفاهیم انتزاعی استوار باشد، بر تجربه حسی و مشاهده مستقیم دگرگونی‌های زندگی تکیه دارد.

از سوی دیگر، بررسی نگرش رودکی به پیری نشان می‌دهد که موضع او را نمی‌توان صرفاً «پذیرش» یا «گریز» از سالخوردگی دانست. حسرت نسبت به جوانی و میل به تجدید طراوت از یک سو، و آگاهی از گریزناپذیری دگرگونی و مرگ از سوی دیگر، دو سویه اصلی نگرش او را شکل می‌دهند. طبیعت و چرخه تجدیدشونده آن، امکان بازگشت و نوزایی را در سطحی نمادین پیش روی شاعر می‌گذارد، اما تجربه انسانی پیری در شعر او همچنان در چارچوب گذر برگشت‌ناپذیر عمر قرار دارد. از همین رو، حسرت شخصی رودکی در نهایت با پذیرش گردش روزگار و نسبت دادن سرنوشت انسان به قضا و اراده الهی همراه می‌شود.

در مجموع، می‌توان گفت که مضمون پیری در شعر رودکی حاصل پیوند میان تجربه شخصی و نگرشی عام به وضعیت انسان است. شاعر از تجربه فردی خود، یعنی دگرگونی بدن، کاهش توانایی‌ها و از دست رفتن بخشی از برخورداری‌های گذشته، به تأملی گسترده‌تر درباره ناپایداری زندگی و گذر زمان می‌رسد. از همین جهت، قصیده پیری و ابیات مرتبط با آن را می‌توان از کهن‌ترین و برجسته‌ترین نمونه‌های بازنمایی جامع تجربه سالخوردگی در شعر فارسی دانست. اهمیت این اشعار تنها در قدمت آن‌ها نیست، بلکه در آن است که پیری را هم‌زمان به‌مثابه تجربه‌ای جسمانی، روانی، عاطفی، اجتماعی و هستی‌شناختی صورت‌بندی می‌کنند. این ویژگی، شعر رودکی را به نقطه‌ای مهم برای مطالعه تحول مضمون پیری در شعر فارسی و بررسی دگرگونی آن در دوره‌های بعدی تبدیل می‌کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Rudaki Samarqandi, widely regarded as one of the foundational figures of New Persian poetry and a principal representative of the Khorasani style, occupies a distinctive position in the history of Persian literature because of

the clarity, simplicity, realism, and experiential immediacy of his poetic language. Among the recurrent themes in his surviving poetry, old age, youth, the passage of time, and the instability of worldly conditions constitute an important cluster of interconnected concerns. Unlike purely didactic treatments of aging that formulate generalized moral lessons, Rudaki frequently represents old age through concrete bodily changes, emotional losses, altered social circumstances, and reflections on the instability of human life. His treatment of aging is therefore simultaneously physical, psychological, social, and philosophical. The significance of this subject becomes particularly evident in the well-known poem conventionally referred to as the "Qasida of Old Age," in which the poet retrospectively compares the vigor, beauty, prosperity, and social recognition of youth with the bodily decline and diminished circumstances of old age. Rudaki's poetry reflects key characteristics of the Khorasani style, including linguistic directness, descriptive concreteness, relatively limited abstraction, and reliance on observable aspects of life and nature (1, 6). His position at the beginning of the classical Persian poetic tradition also gives his representation of aging particular historical importance, because it reveals an early model through which later Persian poetry could connect individual bodily experience with broader reflections on fate, temporality, and human impermanence (2, 4). The present study therefore investigates the thematic components of old age and youth in Rudaki's surviving poetry and examines how linguistic, rhetorical, and imagistic devices contribute to the representation of aging as a multidimensional human experience.

Previous scholarship has examined Rudaki and his poetry from stylistic, historical, comparative, and discourse-oriented perspectives, but the constituent elements of old age across his surviving corpus have received comparatively less systematic attention. Studies of the "Qasida of Old Age" have demonstrated that the poem can be interpreted not only as a personal lament but also as a structured discourse in which the speaker retrospectively reconstructs his changing identity, social position, and experience of time. Mobaraki's discourse-oriented analysis of the poem, for example, draws attention to the relationship among speaker, addressee, theme, presupposition, and communicative function and illustrates how different proposed titles emphasize distinct aspects of the poem's central discourse (12). Modarreszadeh has likewise examined the stylistic characteristics of the "Dandan" qasida and its influence on later Persian poetry, emphasizing its autobiographical and literary-historical value (13). Comparative research on Rudaki and Omar Khayyam has also identified thematic affinities concerning the instability of the world, inevitability of death, transformation of youth into old age, and the need to recognize the transience of worldly conditions (14). More

broadly, scholarship on Persian literary history and stylistics has emphasized the realism, simplicity, and relatively direct relationship between poetic language and lived experience in early Persian poetry (8, 10). Nevertheless, these studies have generally focused on isolated poems, broad stylistic characteristics, or comparative philosophical tendencies rather than offering a thematic classification of the physical, psychological, emotional, social, economic, and cosmological dimensions of aging in Rudaki's poetry. The present study addresses this gap by examining aging not as a single motif but as an interconnected system of bodily signs, affective responses, social transformations, and reflections on fate and temporality.

The study employed a descriptive-analytical method based on documentary and library research. The primary corpus consisted of the surviving verses attributed to Rudaki, with particular attention to poems and fragments that directly or indirectly refer to old age, youth, bodily decline, diminished vitality, loss, social change, mortality, and the passage of time (7). In the first stage, relevant poetic evidence was identified and collected. In the second stage, the selected verses were examined thematically, and recurrent semantic units were extracted. These units were then grouped into four major analytical dimensions: physical manifestations of aging; psychological and mental consequences; emotional, social, and economic consequences; and philosophical-cosmological reflections on temporal change, mortality, and divine decree. In the third stage, the imagery, similes, metaphors, contrasts, symbolic objects, and forms of direct address used to represent aging were analyzed in relation to the thematic categories. Attention was also paid to the relationship between youthful vitality and old-age decline, because Rudaki frequently defines aging retrospectively through contrast with an earlier state of physical strength, beauty, poetic fluency, social prestige, and emotional enjoyment. Relevant interpretations from earlier scholarship were used where necessary to contextualize particular images or historical features, especially concerning Rudaki's social position, poetic reputation, and stylistic characteristics (5, 9). This procedure made it possible to analyze not only what signs of aging appear in the poems but also how those signs are rhetorically organized and how they participate in the construction of a broader worldview concerning human change.

The findings show that the most extensive dimension of aging in Rudaki's poetry is physical and sensory decline. Tooth loss occupies a particularly prominent position, especially in the opening section of the "Qasida of Old Age," where the poet recalls teeth once comparable to silver, pearls, coral, the morning star, raindrops, and a shining lamp, only to emphasize that they have now worn away and fallen out (7). The imagery transforms dental deterioration into a broader emblem of lost youth, because the brilliance of

the former teeth symbolizes vitality and beauty, while their disappearance reflects the erosive action of time. Other bodily signs include a bent back, altered complexion, weakened limbs, impaired vision, white hair, and diminished sensory resilience. In one group of verses, the poet combines a crooked back, transformed facial appearance, rough legs, altered teeth, and visual misperception into a composite representation of bodily decline. In another, white hair is depicted as snow resting upon a dark mountain, turning a visible sign of age into a natural image. The recurrent contrast between the upright cypress and the bent “daruneh” is especially important because it converts the transition from youth to old age into a transformation of bodily form. Similarly, the comparison between a fresh tulip leaf and a withered apple conveys the loss of bodily freshness and vitality. Such imagery corresponds to the broader Khorasani tendency toward concrete description and direct sensory representation (1). At the same time, Rudaki does not restrict aging to appearance: he also depicts altered bodily function, diminished tolerance, and reduced capacity for physical activity. Youth is remembered as a period of work, movement, pleasure, and effective engagement with the surrounding world, whereas old age is marked by increased vulnerability and reduced bodily competence. Thus, the body becomes the most immediate register through which irreversible temporal change is made visible.

The second major set of findings concerns the psychological, emotional, social, economic, and philosophical implications of aging. Rudaki associates the loss of youth with diminished poetic fluency and the heaviness of poetic temperament, suggesting that aging affects not only the body but also a central component of his artistic identity. For a court poet, such a decline had potential social consequences because verbal skill was closely tied to prestige, patronage, and material reward. The poet also contrasts the greater joy of the past with the increased sorrow of the present, thereby presenting aging as an affective rebalancing of life. Memories of beautiful beloveds, hidden encounters, and youthful pleasures become signs of a lost emotional world, while recollections of Samanid patronage, wealth, gifts, fame, and recognition emphasize changes in social and economic position (7). This dimension culminates in the symbolic combination of the staff and the bag: the staff signifies bodily weakness, while the bag evokes reduced material circumstances and a diminished worldly position. At a broader philosophical level, however, Rudaki interprets these personal losses within a cosmological vision of perpetual transformation. The world is described as continuously turning, so that pain may become remedy, new things become old, deserts become gardens, and gardens become wastelands. Aging therefore appears as one manifestation of a universal law of change. This perspective corresponds with

broader discussions of instability and the unpredictability of worldly fortune in readings of early Persian literature (11). Rudaki also attributes the ultimate source of change to divine decree rather than astrological misfortune alone, thus placing human decline within an order beyond individual control. His reflections on death further expand the theme: worldly life is temporary, human beings ultimately enter the grave alone, and beauty, companionship, wealth, and comfort cannot prevent mortality. In this way, personal aging becomes the experiential point from which Rudaki moves toward a more general meditation on impermanence, destiny, and death.

In conclusion, the thematic structure of old age in Rudaki's poetry is multidimensional and cannot be reduced to a simple lament over bodily decline. Aging is represented through a coordinated set of physical, sensory, psychological, emotional, social, economic, and existential changes. The physical signs of old age are the most immediately visible, but their poetic significance lies in the way they become evidence of lost youth, diminished capacity, and irreversible temporal movement. Rudaki's images of fallen teeth, whitened hair, bent posture, weakened limbs, sensory decline, withered vegetation, the transformed cypress, the staff, and the bag give concrete form to experiences that might otherwise remain abstract. At the same time, aging affects poetic ability, emotional vitality, romantic experience, social prestige, material prosperity, and the poet's understanding of his own position in the world. The recurring contrast between "then" and "now" serves as one of the principal structural mechanisms through which this transformation is articulated. Yet Rudaki's response is neither simple resistance nor peaceful acceptance. His poetry contains regret, grief, nostalgia, and awareness of loss, but these responses ultimately coexist with recognition of the universal instability of worldly conditions and the inevitability of human mortality. Accordingly, his treatment of old age moves from autobiographical experience toward a broader anthropological and existential vision. The importance of these poems therefore lies not only in their historical antiquity but also in their capacity to formulate aging as an integrated human experience in which the body, memory, emotion, social identity, and awareness of mortality become inseparable. Rudaki's poetry thus provides one of the earliest and most substantial Persian poetic models for understanding the passage from youth to old age as both a personal transformation and a universal condition of human existence.

References

1. Shamisa S. Stylistics of Poetry. 4th ed. Tehran: Mitra; 2009.
2. Safa Z. History of Literature in Iran. Tehran: University of Tehran Press; 1976.
3. Parsanasab M. Sociology of Persian Literature. Tehran: SAMT; 1991.
4. Forouzanfar Ba-Z. Speech and Speakers. Tehran: Zavvar; 2008.
5. Owfi Sa-DM. Lubab al-Albab. Tehran: Elmi; 1956.

6. Gholamrezaei M. Stylistics of Persian Poetry from Rudaki to Shamlu. Tehran: Jami; 1998.
7. Rudaki Samarqandi JfiM. Divan of Rudaki. Tehran: Qatreh; 1987.
8. Zarrinkoub A. With the Caravan of Hullah. 5th ed. Tehran: Javidan; 1983.
9. Hakemi E. A Study of Iranian Lyric Literature and Types of Lyric Poetry. Tehran: University of Tehran Press; 1998.
10. Yousefi G. The Bright Spring. 3rd ed. Tehran: Elmi; 2009.
11. Eslami Nodoushan MA. From Rudaki to Bahar. Tehran: Naghmeh-ye Zendegi; 2013.
12. Mobaraki M. The Best Title for a Qasida by Rudaki from the Perspective of Discourse Analysis. Linguistics and Khorasan Dialects. 2016;8(14):163-81.
13. Modarreszadeh A. Stylistic Readings of Rudaki's 'Dandan' Qasida and Its Influence on Persian Literature. Persian Literature. 2011;7(29):98-116.
14. Nasr Esfahani MR, Rakhshandemand AS. Rudaki and Omar Khayyam. Textual Studies of Persian Literature. 2009;1(2):67-88.